

## عیسی پایان انحصارگرایی قومی و نژادی است

لوقا ۴: ۱۶-۳۰

و به ناصره، جایی که پرورش یافته بود، رسید و به حسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست. آن‌گاه، صحیفه اشعایای نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود موضعی را یافت که مکتوب است: «روح یهوه بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم و از سال پسندیده یهوه موعظه کنم.» پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. آن‌گاه، بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز، این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.» و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض‌آمیزی که از دهانش صادر می‌شد تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟» بدیشان گفت: «هر آینه، این مثل را به من خواهید گفت: ای طیب، خود را شفا بده! آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد اینجا نیز در وطن خویش بنما.» و گفت: «هر آینه، به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنان که قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد و الیاس نزد هیچ‌کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر بیوه‌زنی در صرّفه صیدون و بسا ابرصان در اسرائیل بودند در ایام الیشع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نَعمان سیرانی.» پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند پر از خشم گشتند و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند، ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

آیا همگی می‌توانیم دست در دست هم دهیم و یک کلیسا بنیان نهیم؟ من این رویا را «بنیان شور و اشتیاق» می‌نامم تا مشخص باشد که این رویا بر آرمان کلیسای ما متمرکز است: «مأموریت ما این است که شور و اشتیاقی را در همگان بگسترانیم تا به واسطه عیسی مسیح خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند و این موجب وجد و شادی امتهما گردد.» ولی این نکته را نیز شفاف می‌سازم که هدف این نیست که صرفاً هر گونه کلیسایی بنا شود، بلکه برای کلیسا تعریف خاصی ارائه می‌دهم: کلیسایی که خدا را در مرکز قرار دهد، مسیح را برافرازد، از کتاب مقدس لبریز باشد، خدمات بشارتی انجام دهد، جانها را نجات بخشد، در پی عدالت باشد، و سایر موارد.

### در پی عدالت بودن

وقتی اصطلاح «در پی عدالت بودن» را به کار می‌برم، منظورم این است که می‌خواهم موضوع این پیغام را به همبستگی نژادی اختصاص دهم. دو موضوع برجسته‌ای که کشور ما در ابتدای قرن بیست و یکم با آن روبه‌رو است یکی مقوله «عدالت میان نژادها» و دیگری «عدالت برای جنین‌ها» می‌باشد. من معتقدم میان کلیسایی که در پی عدالت است و کلیسایی که خدا را در مرکز قرار می‌دهد و مسیح را می‌افرازد و از کتاب مقدس لبریز است رابطه‌ای وجود دارد.

ما باید بیشتر خدا را در مرکز قرار دهیم، بیشتر مسیح را برافرازیم و بیشتر از کتاب مقدس لبریز باشیم

یکی از دلایلی که کلیساهای انجیلی و به ویژه کلیساهای انجیلی سفیدپوستان (حتی این نام‌گذاری نیز تأسف آور است، همان‌طور که کلیساهایی نیز به نام «کلیسای سیاه‌پوستان» خوانده می‌شوند) و حتی خود ما آن‌طور که باید، با شور و اشتیاق بسیار، در پی عدالت میان نژادها و عدالت برای جنین‌ها نبوده‌ایم این است که آن‌قدر هم که خود می‌پنداریم کلیسایی نبوده‌ایم که خدا را در مرکز قرار داده و مسیح را برافراشته و از کتاب مقدس لبریز باشد.

وقتی می‌گوییم: «مأموریت ما این است که شور و اشتیاقی را در همگان بگسترانیم تا خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند و این موجب وجد و شادی امتها گردد» آیا واقعاً و عمیقاً به این فکر کرده‌ایم که چگونه در روابط میان نژادها خدا بالاتر از هر چیز دیگر قرار گیرد؟ آیا به این فکر کرده‌ایم که چگونه در روابط میان نژادها مسیح برافراشته شود؟ آیا از خود پرسیده‌ایم که چگونه فکر ما، احساس ما، و عملکرد ما از کتاب مقدس لبریز باشد؟ آیا به آن اندازه از کتاب مقدس لبریز شده‌ایم که در خصوص مسایل نژادی و روابط میان اقوام، در حوزه نظام آموزش، اقتصاد، محل سکونت، و ترکیب بدن مسیح اقدامی صورت دهیم؟ آیا برتری خدا و جلال مسیح و پیغام بنیادین کتاب مقدس طرز فکر و احساس و عملکرد ما را به گونه‌ای شکل داده است که «موجب وجد و شادی امتها گردد»؟

### ناکامل بودن فلج‌کننده

پس وقتی به بنیان نهادن کلیسا می‌اندیشیم به این دلیل نیست که خودمان به کمال رسیده‌ایم و از این‌رو آماده‌ایم کلیسای دیگری مانند خود بنا کنیم. ولی، اگر هم صبر کنیم تا کامل شویم و آن‌گاه به خود اجازه چنین کاری را بدهیم، هرگز وارد عمل نخواهیم شد، همان‌طور که اگر صبر کنید تا کامل شوید هرگز ازدواج نخواهید کرد یا در پیوند ازدواجتان باقی نمی‌مانید یا به شغل‌تان نمی‌پردازید یا به شغل‌تان ادامه نمی‌دهید یا به خدمات بشارتی نمی‌پردازید یا در خدمت بشارتی باقی نمی‌مانید یا تصمیم به بچه‌دار شدن نمی‌گیرید و یا خدمتی روحانی را آغاز نمی‌کنید. این ناکامل بودن انسانهای خوب نیست که آنها را فلج می‌کند، بلکه چیزهای کوچک است که آنها را متوقف می‌سازد. باشد که خدا افرادی را برخیزاند که به این حقیقت گوش سپردند و از آن بیاموزند و به انتقادهای فلج‌کننده اشخاص منفی باف توجه نکنند. قصد ما برای بنا نمودن کلیسا این نیست که ما کامل هستیم، بلکه چون رویایی داریم کلیسا را بنا می‌کنیم. رویای ما این است که در مکانی جدید و با رهبرانی متفاوت کلیسایی تازه بنا شود تا با همان رویایی که در کتاب مقدس ریشه دارد، بیشتر و بهتر، از ما عمل کند.

### برای آرمانی عظیم زندگی کنید نه برای آسایشی عظیم

یکی از چیزهایی که درباره بنا نهادن شور و اشتیاق بدان فکر می‌کنم این است که ما با این اقدام افرادی را بنا می‌کنیم که خود را متعهد می‌سازند برای آرمانی عظیم زیست نمایند نه برای آسایشی عظیم. من قبلاً با این عنوان موعظه نموده‌ام که «مسیحی بودن یعنی رفتن به سوی نیاز نه آسایش.» «صبحگاهان با این رویا از خواب برنخیزیم و شبانگه با این رویا به خواب نرویم که چه کنیم تا آسایش بیشتری داشته باشیم، بلکه چه کنیم تا آرمانی عظیم و خدامحور داشته باشیم. بنا نمودن شور و اشتیاق به معنای بنا نمودن افرادی نیست که شب و روز دغدغه‌شان این است که در پی خوشی و تفریح و حفظ جان خود و یا برافراشتن خویش باشند، بلکه به معنای بنا نمودن افرادی است که در پی چیزی عظیم‌تر و عالی‌تر از خود یا خانواده یا کلیسایشان هستند.

شما برای کدامین آرمانی عظیم‌تر زندگی می‌کنید؟ آیا کسی از شما و چه بسا صدها نفر از شما خواهد گفت که «آرمان عظیم زندگی من این است که با همبستگی نژادی و عدالت میان نژادها، یعنی عدالت و همبستگی که خدا را در مرکز قرار می‌دهد و از کتاب مقدس لبریز است، عیسی مسیح را بیشتر جلوه‌گر سازم.» آیا کسی خواهد گفت که «آرمان عظیم زندگی من این است که با عدالت برای جنین‌ها، یعنی عدالتی که خدا را در مرکز قرار می‌دهد و از کتاب مقدس لبریز است، عیسی مسیح را بیشتر جلوه‌گر سازم.» باشد که خدا، در مقابل همه خودمحوری‌ها و وفاداریهای ناپایدار و سرسپردگی‌های بی‌نظم و ترتیب، مردان و زنانی را برخیزاند که حافظ آرمانی عظیم هستند، نه به شیوه‌ای که هورمون آدرنالین عمل می‌کند، بلکه به شیوه‌ای که قلب عمل می‌کند! وقتی هورمون آدرنالین ترشح می‌شود، فورانی از انرژی لازم را تأمین می‌کند، اما پس از آن باعث اُفت بدن می‌شود. حال آنکه، قلب، در خوشی و ناخوشی، در زمستان و تابستان، در غم و شادی، در قوت و ضعف، در بیماری و تندرستی، پیوسته می‌تپد تا حیات بدن را حفظ نماید. باشد که برای آرمان عدالت میان نژادها مسیحیانی برخیزند که به شیوه سرخرگ عمل می‌کنند، نه مسیحیانی که به شیوه آدرنالین وارد عمل می‌شوند!

## ما به ویلیام ویلبرفورس‌ها احتیاج داریم

از میان شما، چه کسانی ویلیام ویلبرفورس‌های زمانه ما هستند؟ او یک مسیحی اصیل، مبشری پرجنب و جوش، و کسی بود که زمانی طولانی برای آرمان عدالت میان نژادها در انگلستان شور و اشتیاق داشت و به فعالیت مشغول بود. او در بیست و هشتم اکتبر سال ۱۷۸۷ و در سن بیست و هشت سالگی، در یادداشت‌های روزانه‌اش، چنین می‌نویسد: «خدای قادر مطلق دو هدف عظیم پیش‌روی من نهاده است. یکی لغو خرید و فروش بردگان و دیگری اصلاح اخلاقیات» (ویلبرفورس: جان پولاک، صفحه ۶۹). او در مجلس آن زمان، پی در پی، با شکست مواجه شد، زیرا خرید و فروش بردگان آفریقایی در تار و پود منافع مالی آن سرزمین تنیده بود. ولی هرگز از مبارزه دست نکشید و هرگز کنار ننشست. او مسیحی نبود که به شیوه آدرنالین عمل کند، بلکه به شیوه سرخرگ عمل می‌نمود. در بیست و چهارم فوریه سال ۱۸۰۷، بیست سال پس از آن یادداشت‌ها، در ساعت چهار صبح، طی یک رأی‌گیری سرنوشت‌ساز، خرید و فروش بردگان غیر قانونی اعلام شد. حال آنکه، پس از بیست سال پایداری، هنوز کار پایان نیافته بود. پس تکلیف برده‌داری چه می‌شد؟ شانزده سال بعد، در بیست و ششم ژوئیه سال ۱۸۳۳، دقیقاً سه روز پیش از مرگ وی، رأی به تصویب رسید و برده‌داری در انگلستان و مستعمراتش ممنوع گردید.

بنابراین، وقتی به بنیان نهادن شور و اشتیاق فکر می‌کنم، به بنیان نهادن کلیسایی می‌اندیشم که چنین شور و اشتیاقی را پرورش دهد، شور و اشتیاقی که به شیوه سرخرگ عمل می‌کند نه به شیوه آدرنالین. تعهدی پایدار برای آرمانی عظیم نه آسایشی عظیم، تعهدی که خدا را در مرکز قرار می‌دهد، مسیح را می‌افزاید، از کتاب مقدس لبریز و در پی عدالت است.

پس، اگر می‌خواهیم خدا را در مرکز قرار دهیم، مسیح را برافزاییم، و از کتاب مقدس لبریز باشیم، به انجیل مراجعه می‌کنیم و به عیسی گوش فرا می‌دهیم و به عیسی می‌نگریم که به انحصارگرایی قومی و نژادی، یعنی این اعتقاد یا احساس که قوم خود را قومی برتر یا صاحب امتیاز بدانند، پایان بخشید.

## لوقا ۴: ۱۶-۳۰: ملکوت خدا از نظر قومی و نژادی با آنچه شما می‌پندارید متفاوت است

مطلبمان را با انجیل لوقا ۴: ۱۶-۳۰ آغاز می‌کنیم: پسری که آوازه‌اش در کفرناحوم پیچیده بود به شهرش، ناصره، که در آن پرورش یافته بود بازمی‌گردد. او در روز سبت به کنیسه می‌رود. جمعیتی در آنجا گرد هم آمده‌اند تا به سخنان او گوش سپارند. او با پیغامش کاری می‌کند که حتی نمی‌توان تصورش را نمود. او تقریباً آشوب به پا می‌کند و به عمد چنین می‌کند. پیش از هر چیز، طومار اشعیای نبی به او داده می‌شود و او فصل ۶۱ را برای خواندن برمی‌گزیند. آن فصل از آمدن نجات‌دهنده‌ای خبر می‌دهد که ستم‌دیدگان را آزاد خواهد نمود و از سال پسندیده یهوه خبر خواهد داد (آیات ۱۸-۱۹). او پس از خواندن این متن ادعا می‌کند که امروز این نوشته، که جمعیت بدان گوش سپرده بودند، تحقق یافت. آیه ۲۱: «آن‌گاه، بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.» پس آن سرخط مبهوت‌کننده از این قرار است: «پسری که پرورش یافته همان شهر است ادعا می‌کند مسیح موعود است.» ولی این ادعا آشوب به پا نکرد. آیه ۲۲: «و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض‌آمیزی که از دهانش صادر می‌شد تعجب نمودند.» تا اینجا، همه چیز خوب است.

اما ببینید بعد چه می‌گوید: چیزی کاملاً غیر منتظره! اگر شما در پی این هستید که پیروانی را گرد خود آورید، قابل توجیه نیست که این‌گونه سخن گوید. اگر فقط می‌خواهید جمعیت کلیسایان افزایش یابد، قابل توجیه نیست که این‌گونه سخن گوید. او آن دو رویدادی را از عهدعتیق دستچین کرد که دقیقاً بر خلاف ذهن انحصارگرایی همشهریان‌ش بود. او نمی‌توانست رنجش‌آورتر از این سخن گوید. او می‌دانست آنها چه واکنشی نشان می‌دادند، زیرا در آیه ۲۴ می‌فرماید: «هر آینه، به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.» به بیان دیگر، بله، الان مدح مرا می‌گویند (آیه ۲۲)، زیرا کار مسیح موعود و ملکوتش را بنا بر ذهنیت خودتان تصور می‌کنید، اما صبر کنید تا به شما بگویم که قرار است چه کاری را به انجام رسانم و ملکوتم چگونه خواهد بود.

سپس، نخستین رویداد را شرح می‌دهد و در آیات ۲۵-۲۶ از کتاب اول پادشاهان فصل ۱۷ نقل قول می‌کند: «و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنان که قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد (۲۶) و الیاس نزد هیچ‌کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر بیوه‌زنی در صَرْفَهُ صیدون (فینیقیه)». او به شکلی غیر منتظره ماجرای را عنوان می‌کند که در آن خدا از قوم یهود چشم می‌پوشد تا یک غیر یهودی و غریبه‌ای از سرزمین صیدون (فینیقیه) را از برکتی معجزه‌آسا بهره‌مند گرداند و رک و مستقیم و بی‌پرده و بدون هیچ تعدیل و توضیحی این مهم را به انجام می‌رساند: بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند و خدا غریبه‌ای را برکت داد.

و گویی این ماجرا بسنده نبود، او در آیه ۲۷ رویداد دیگری را از کتاب دوم پادشاهان فصل ۵ نقل می‌کند: «و بسا ابرصان در اسرائیل بودند در ایام آلیشع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نَعْمَانِ سیرانی». باز هم نکته این است: از میان همه کسانی که خدا می‌توانست برگزیند تا بیماری جذامشان را شفا بخشد، پادشاهی غریبه و اهل سوریه را برگزید نه یک یهودی را.

اهالی ناصره، با آن انحصارگرایی قومی‌شان، معنای این دو رویداد را به خوبی درک نمودند. آیه ۲۸: «پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند پر از خشم گشتند (۲۹) و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند (۳۰)، ولی از میان ایشان گذشته، برفت.» آنها به منظور عیسی پی بردند، ولی آن را نپسندیدند.

پس نکته این رویداد چیست؟ نکته این است: عیسی می‌فرماید: «ملکوت من از نظر قومی و نژادی با آنچه شما می‌پندارید متفاوت است. ای قوم اسرائیل، که برگزیده شده‌اید، به جای آنکه این برگزیدگی موجب فروتنی و رحم و شفقت شما شود مغرورتان کرده و باعث شده تا دیگران را حقیر بشمارید.» عیسی پایان انحصارگرایی قومی و نژادی است. او می‌فرماید: «به من بنگرید. از من بیاموزید. من آمده‌ام تا مردمان را از هر قوم و نژاد، نه فقط از یک یا چند قوم، نجات بخشم. وای بر شما که قاصر مانده‌اید و نمی‌بینید که خدا در عدالت و رحمتش غیرت دارد تا از جمیع مردمان ملکوتی را از کاهنان و دوستانش بنیان نهد.»

### متی ۵:۸-۱۳: ایمان به عیسی بر قومیت‌گرایی غالب می‌آید

آیا در مورد اینکه بر مردم ناصره ندای توبیخ سر دادم زیاده‌روی کرده‌ام؟ پس، به رویدادی دیگر از انجیل متی ۵:۸-۱۳ توجه نمایید و خود قضاوت کنید. عیسی در متی ۵-۷ موعظه بالای کوه را پایان می‌بخشد و سپس در متی ۱:۸-۴ یک جذامی را که در شمار زنده‌ترین و رانده‌شده‌ترین اشخاص در اسرائیل به حساب می‌آمد لمس می‌کند و او را شفا می‌بخشد. آن‌گاه، در متی ۵:۸ وارد کفرناحوم می‌شود و با یکی دیگر از زنده‌ترین و ناخوشایندترین افراد، یعنی با فرمانده‌ای رومی، ملاقات می‌کند. گویی که سربازی آمریکایی با جنگجوی آزادی‌خواه طالبان روبه‌رو شود. متی بر این واقعیت که آن فرمانده مورد نظر در میان یهودیان از محبوبیتی برخوردار بود تمرکز نمی‌کند (لوقا ۷:۳-۵)، چرا که این موضوع به نکته‌ای که قصد بیانش را داشت مربوط نمی‌شد. آن مرد یک غریبه و یک غیر یهودی بود. نکته مورد نظر متی این است.

این رویداد چه نکته‌ای را در بر دارد؟ آن فرمانده به عیسی التماس می‌کند و می‌گوید: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و به شدت متألم است.» و عیسی بدون ذره‌ای پرس و جو یا تردید و دو دلی، در آیه ۷، می‌فرماید: «من آمده‌ام او را شفا خواهم داد.» سپس آن فرمانده چیزی می‌گوید که عیسی را متعجب می‌سازد. آیه ۸: «خداوندا، لایق آن نی‌ام که زیر سقف من آیی، بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهد یافت. (۹) زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو می‌رود و به دیگری بیا می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن می‌کند.»

آیه ۱۰ می‌فرماید وقتی عیسی این را شنید متعجب شد و آن موقعیت را که همه می‌پنداشتند موقعیت شفا و قدرت و اقتدار است به موقعیتی کاملاً متفاوت تبدیل نمود، موقعیتی با این موضوع که همانا غریبگان نیز در ملکوت خدا سهم دارند و خطرناک است چنین پنداریم که چون از قوم خاصی هستیم برکت فقط از آن ما است. آیه ۱۰: «هر آینه، به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام (۱۱) و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده . . .» «مشرق و مغرب! یعنی کجا؟ یعنی فینیقیه (نوار غزه)، مصر، یونان، عربستان، سرزمین پارسیان (اردن، ایران، عراق، افغانستان، پاکستان، هندوستان، چین) و آن هنگام که این غریبگان آیند چه روی خواهد داد؟ غریبگانی که ختنه‌شده نیستند، نجس و ناپاکند، و عجیب و غریب به نظر می‌رسند. آیه ۱۱: «. . . [ایشان] در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست. (۱۲) اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی، جایی که گریه و فشار دندان باشد.»

این کلام کاملاً تکان‌دهنده است! باید با تمام قوا تکان‌دهنده بودنش را حس کنید. عیسی به قوم برگزیده اسرائیل می‌گوید که رومیانی مانند آن فرمانده ایماندار و هر قوم ناپاک غیر یهودی به ملکوت آسمان وارد خواهند گشت، اما شما «پسران ملکوت» به ظلمت خارجی افکنده خواهید شد. تا به حال، سابقه نداشته کسی درباره این نژاد برگزیده چنین سخن گفته باشد. حرف عیسی چیست؟ او می‌گوید: عیسی پایان انحصارگرایی قومی و نژادی است.

به عبارتی، شکل مثبت‌تر این گفتار چنین است: عیسی می‌گوید با آمدنش «قوم خدا بودن» از ریشه و بنیان معنایی تازه می‌یابد و این معنا در ایمان به او خلاصه می‌شود. ایمان به عیسی بر قومیت‌گرایی غالب می‌آید. این حقیقت را بارها و بارها در انجیل شاهد هستیم:

۱. در ماجرای سامری نیکو: آن غریبه قهرمان رحم و شفقت است (لوقا ۱۰:۳۳).

۲. در شفای آن ده جذامی: فقط یک نفر از آنها بازمی‌گردد و آن یک نفر کیست؟ یک سامری، غریبه‌ای که با قدردانی متواضعانه‌اش می‌درخشد (لوقا ۱۷:۱۶).

۳. شفای دختر اهل فینیقیه سوریه (مرقس ۷:۲۶).

۴. مجوسییانی که از مشرق و احتمالاً از سرزمین پارسیان یا عربستان برای پرستش آمده بودند (متی ۲:۱).

۵. سرانجام، مرگ و رستخیز عیسی که خود آن را در حکایت باغبانان تفسیر نمود (متی ۲۱:۳۳-۴۳). صاحب تاکستان پسرش را می‌فرستد تا میوه باغ را از قوم خود تحویل بگیرد. اما آنها او را می‌کشند و عیسی می‌پرسد: «مالک تاکستان چه خواهد کرد؟» خدا چه خواهد کرد وقتی قوم برگزیده‌اش به پسرش پشت می‌کنند؟ آیه ۴۳ این پرسش را پاسخ می‌دهد: «از این جهت، شما را می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌اش را بیاورند عطا خواهد شد.»

## نه رنگ پوست بلکه ایمان به مسیح

مارتین لوتر کینگ نیز در سخنرانی معروفش به همین نکته اشاره می‌کرد وقتی که گفت: «رویای من این است که روزی فرا رسد که چهار فرزند خردسالم در میان ملتی زندگی کنند که به خاطر رنگ پوستشان بر آنها حکم نشود، بلکه معیار ارزیابی آنها شخصیتشان باشد.»

عیسی پایان انحصارگرایی قومی و نژادی است. نه رنگ پوست بلکه ایمان به مسیح، این نشان ملکوت است. دیروز من و همسر، نوئل، در تماس تلفنی با پسرمان بنجامین در شیکاگو از گذشته و گردهمایی سال ۱۹۶۷ در آرانا یاد کردیم. در آن گردهمایی، در مقابل پانزده هزار دانشجو، از وارن ویستر پرسیده می‌شود که «اگر در پاکستان خدمت کنید و دخترتان تصمیم بگیرد با یک شخص پاکستانی ازدواج کند چه کار می‌کنید؟» پاسخ او هنوز هم در گوش ما زنگ می‌زند و امیدوارم این پیغام در گوش شما نیز زنگ بزند: «یک مسیحی فقیر پاکستانی

بهتر از یک رییس بانکِ ثروتمند و سفیدپوست و بی‌ایمانِ آمریکایی است.» به بیان دیگر، برای مسیح رنگ پوست مهم نیست. عیسی پایانِ انحصارگراییِ قومی و نژادی است.

اگر قرار است کلیسایی بنا کنیم که خدا را در مرکز قرار دهد، مسیح را برافرازد، از کتاب مقدس لبریز و در پی عدالت باشد، باید که در آن کلیسا نیز انحصارگراییِ قومی و نژادی پایان پذیرد. چه زیبا است وقتی این انحصارگراییِ پایان یابد و هر قبیله و نژاد و ملتی، در کنار هم، مسیح را برافرازند. ای خداوند، این مهم را به انجام رسان!

جان پای پر

[www.MahfeleEnjil.com](http://www.MahfeleEnjil.com)